

فرمود و نواب شاهزاده نایب‌السُلطنه به حضرت آمد و پس از استیفاء حظ از شکار رخصت یافت و موکب پادشاهی با همراهان رکاب به منزل لوشان ذهاب جست. نواب شاهزاده محمدرضا میرزا و عمال گیلان را احضار فرمود و وزیر مذکور را معزول و برخی را مقهور و مغلول ساخت.

چون آن طایفه به ارادت حاجی محمدجعفر قراگوزلوی کبودرآهنگی مشهور بودند، فاضل خان گروس جارچی باشی که مردی ادیب و فاضل بود مأمور شد که به همدان رفته هزار (۱۰۰۰) تومان از وی و سید حسن همدانی جریمه گناه گیلانیان اخذ کند، وی رفت و بگرفت.

و در منزل لوشان فرستاده شاهزاده آزاده نایب‌السُلطنه در رسید و معروض داشت که سرخای خان لکزی و مصطفی خان جوانشیر از رفتار روسیه دلگیر و روی بدین سوی کرده‌اند. از جانب شاهنشاه ایران مورد التفات بی‌کران شدند.

و امین‌الدوله عبدالله خان بن صدراعظم اصفهانی به تفریح محاسبه اهالی گیلان و رشت مأمور بدان ولایات گشت و در پنجشنبه بیست و هفتم جمادی الاول سال یکهزار و دویست و سی و شش (۱۲۳۶ هـ / اول آوریل ۱۸۲۱ م) آن شهریار معظم و خدیو اعظم به دارالملک باز آمد.

و چون به واسطه قرب جوار بختیاری و طایفه قشقائی و ایلات فارس در میانه ایشان نزاعی رفته بود، امیر کبیر جلالت مصیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان مغفور به فارس مأمور گردید و با ابهتی تمام به انجام این مهم اقدام کرد، و به عراق و فارس رفت.

بازگشت میرزا ابوالحسن خان ایلچی از سفارت انگلیس

و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی که به سفارت اسلامبول و انگلیس و فرانسه و نمسا رفته بود و زمان غیبت و هجرتش از سه سال گذشته، در این ایام باز آمد و یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) تومان وجه مقرر شش ماهه قبل از مصالحه را باز آورد، و ولایت عهد نواب شاهزاده کامکار نایب‌السُلطنه را که در سفارت مسترالس

انگلیس از عهدنامه خارج شده بود امضا داشتند و پادشاه ذیجاء دولت انگلیس یک قطعه انگشتری الماس گرانبها به مبارکی امضای ولیعهدی به جهت ولیعهد نایب-السلطنه ارسال داشته بود و مزید اتحاد و داد دولتین علیتین گردید.

**در بیان بواعث حوادث و فتن
فی مابین دولتین علیتین قاجاریه و عثمانیه و
نقار خاطر مبارک شاهنشاهی از کارگزاران آن دولت و
رفتن میرزا علی رضای حرم آقاسی
به عزیمت مکه معظمه**

چون فی مابین دولتین علیتین ایرانیه و عثمانیه شرایط اتحاد و روابط و داد محکم و متین بود از اخلال و افساد سرعسکران و سوءسلوک با تجار و قوافل اختلافی روی داد. از آن جمله:

قاسم آقای حیدرانلو به تحریک سلیمان پاشای والی بایزید و موش از محل چالدران و سایر محال با ایل و عشیره حیدرانلو کوچیده و ایل سببکی^۱ را نیز با خود برده چندانکه از این دولت اظهار و اسرار در رد او رفت انکار نمودند.

دیگر آنکه صادق بیک پسر سلیمان پاشا از داود پاشا وحشت یافته به این دولت پناه آورده، حافظ محمد پاشا سرعسکر ارزنة الروم از حضرت ولیعهد مستدعی فرستادن او شد و پس از مراجعت او را با بیست (۲۰) نفر از همراهان او در میدان ارزنة الروم به قتل درآوردند، نوشته جاتی که در باب اغوای ایلات حیدرانلو و سببکی تسلیم پاشا حاکم موش نوشته بود به دست افتاد و محقق شد که خون و مال اهالی ایران را به جرم تشیع و ولای خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله مباح شمرده اند و با اهالی حاج رفتاری از روی عناد و لجاج همی کردند.

و از آن جمله در این سال جمعی از [۲۴۵] خادمان حرم محترم با ده هزار (۱۰۰۰۰) کس از حاج که حاجی میرزا علی رضابن حاجی ابراهیم خان شیرازی

بزرگ ایشان بود از راه ارزنة الروم قصد مکه معظمه کردند، چه میرزا علی رضای مذکور و خدمه محترمه خاقان منصور و جماعتی از امرای آذربایجان و وجوه و ائمه ایران در خارج ارزنة الروم نزول گزیدند و در خیام و خرگاه و سرای پرده و شامیانه خود بیارمیدند.

از تجار عجم که در آن حدود بودند به میرزا علی رضای مذکور وزیرزاده ایران و ایچ آقاسی حضرت خاقان که در آن سفر امیر حاج گروه حجاج بود پیغام کردند که سرعسکر گفته‌اند که: اموال کثیری از تجار ایران با شماست و برای گذراندن از گمرکخانه عشور در ضمن اموال اهالی حرم مستور کرده‌اند، لهذا جمعی را به کاوش و تحقیق مأمور کرده و مقرر داشته که گروهی به سراپرده اهالی حرم محترم ریخته آنچه از مال التجاره تجار است بیرون آورده، اجرای ده یک دیوانی بر آن جاری سازند.

میرزای امیر حاج از این سوء ظن و لجاج اندیشمند شد و در فکر چون و چند افتاده که به سراپرده خادمان شاهنشاهی آمدن خلاف حرمت و منافی عصمت است، و این بهانه ضد آثار دوستی و محبت همانا کسر شأنی در نظر دارند و این اظهار شوکت را برهانی بر ضعف حشمت ما می‌شمارند. امیر حاج از استماع این سخن سراپا یک شعله آتش شد و شعله وار بر فلک سرکش، بزرگان حاج را بخواند و با آنان در این باب فصلی براند ده هزار (۱۰۰۰۰) کس از اهالی حاج که در آن سفر متفق بودند از این سخن متغیر شده رگهای گردن ایشان بلند و صورت تسلیمشان نژند گردید به خیام خود رفتند و سخن گفتند.

و دیگر روز چهار هزار (۴۰۰۰) تنگچی جرار آتشبار مستعد کردند و چند هزار سوار ساخته پرداخته را مستبد نمودند و در جوانب اربعه سراپرده پردگیان شاهنشاه وارث تاج و تخت کیان به ترتیب و نظام تمام جا بر جا قیام و اقدام گزیدند. و امیر حاج محبوب مردانه شعار اسلحه بر خود برآراسته مانند اسفندیار ساز رزم کرد و عزم پرخاش بر خویش جزم نمود تا از جانب ولایت ارزنة الروم گمرکچیان معلوم پرخاشخر و معتمدین سرعسکر با دو هزار (۲۰۰۰) ینکچری و عسکری با تصویری خام و تهوری تمام در رسیدند و شیران ایران را مهیای کارزار دیدند.

گمرک آقاسی کار را نه بر وفق خیال خود دید همراهان را در خارج گذاشته با تنی

دو سه به خیمه امیر حاج در آمد، در کمال خفص جناح و ادب کامل لوازم تحریم و تکریم را عامل و بعد از صرف قهوه و غلیان بی اظهار غلیان ماده طغیان برخواستہ سر خود در پیش گرفته مراجعت کرد.

و هكذا در هنگام مراجعت امیر حاج از حلب که به بغداد همی آمدند طوایف اکراد که در آن حدود و بلاد باشند لختی خامی و برخی بی اندامی خواستند و نتوانستند و وقود نار خلاف را دودی کردند و سودی نبردند.

و این رفتار به عرض شاهنشاه قاجار رسید، همانا به حلم و حوصله بگذرانید و حاجی حیدر علی خان شیرازی را به جهت استیصال طایفه وهابیه سفارت مصر فرمود و در تدارک این کار همی بود.

در ذکر مأموریت

حاجی حیدر علی خان شیرازی نزد

جناب محمد علی پاشا حکمران مصر و

استیصال طوایف وهابیه

مخفی نماناد که مصر از امصار مشهوره یکی از ولایات افریقیه است و واقع است مابین بیست و سه درجه و بیست و سه دقیقه و سی و یک درجه و سی و هفت دقیقه عرضی شمالی و مابین بیست و دو درجه و ده دقیقه و سی و سه درجه و بیست و یک دقیقه طولی شرقی از خط نصف النهار پاریس دارالملک فرانسه. و این مُلک یعنی مُلک مصر محدود است از جانب جنوب به ولایت نوبه و از جانب غرب به صحرای لی بی [= لیبی] از جمله صحاری افریقیه و از جانب شمال به آق دنکیز یعنی دریای سفید و از جانب شرق به دریای سرخ.

و مصر یکی از ممالک عثمانیه بوده و بعد از استیلای محمد علی پاشا از تحت تصرف اولیای دولت آل عثمان بیرون رفته، پاشای مذکور مدتها در کمال جلال و شوکت به نفسه کوس استبداد در آن بلاد می نواخته و مکرر با سلاطین اسلامبول به مخالفت و منازعت می پرداخته و کمال سلوک با مترددین خاصه حاج ایران مسلوک می داشته و کسی را بر او تسلطی نبوده و جمعیت خلائق این ولایت سه ملیان است

که هر میلیانی یک کرور یعنی پانصد هزار (۵۰۰۰۰۰) کس باشد^۱. و دارالملکش شهر قاهره^۲ و از بلاد معروفش یکی اسکندریه است که بنای آن از اسکندر شده. و چون به نهجی که سابقاً مسطور شد طایفه وهابیه در اراضی نجد و طایف قوت گرفتند و درعیّه بساختند و مشاهد مقدسه را به زیان آوردند و خطا کردند، حضرت خاقان صاحب قران شریعت پرور معدلت گستر حاجی حیدرعلی خان برادرزاده حاجی ابراهیم خان شیرازی را که در خدمت نواب شاهزاده اعظم نایب‌السُلطنه معظم منزله نیابت وزارت داشت مأمور به سفارت مصر فرمود و نامه ملاطفت ختامه با موازی یک قبضه شمشیر خراسانی مجوهر مکمل به یاقوت بدخشانی و مرصع به لعل رمانی به رسم خلعت بدو ارسال داشت و در باب تنبیه طایفه وهابیه اشارت راند که:

اگر پاشای مذکور در مدافعه با آنان مسامحه جوید، القا کند تا سپاهی از راه بر و بحر فارس بدان حدود مأمور فرمائیم و به قلع و قمع آنان اهتمام ورزیم.

چون سفیر ایران به مصر رسید و محمدعلی پاشا از حقیقت حال نکبت مآل عبدالله بن سعود بزرگ طایفه وهابیه استحضار یافت، به حسب اشارت حضرت خاقان صاحب قران، ابراهیم پاشا ربیب رشید نجیب خود را با عساکر رزم کیش به دفع آن طایفه مأمور نمود تا شهر درعیّه را خراب و عبدالله بن سعود منحوس را مقید و مغلول نموده به اسلامبول فرستاد و در میدان پیشگاه حضرت سلطان محمود خان او را به قتل آوردند و اراضی نجد که منشأ ذوق و وجد بود از لوٹ وجود شیخ عبدالله که در معنی مظهر شیخ نجدی بود پاک ساختند.

و فرستاده مذکور بعد از ادای سفارت [۲۴۶] و تمام زیارت با اجری تمام از راه شام به تبریز آمده جام مراسم از راح التفات نواب نایب‌السُلطنه العلیه العالیه لبریز گردید.

۱. در هامش نسخه چاپ سنگی آمده: هر میلیونی، هزار هزار تومان است یعنی دو کرور، راقم سهو کرده (نصرت).
۲. چاپ سنگی: دارالملکش شهر مصر.

در ذکر وقایع سال جدید و مأموریت جناب معتمدالدوله نشاط به خراسان و عزیمت شاه به خوش بیلاق

در آغاز نوروز سال یکهزار و دویست و سی و شش (۱۲۳۶ هـ / ۱۸۲۰ م) که عالم پیر زلیجاوار جوانی از سرگرفت، خوانین و امرای خراسان دیگر باره از نواب شجاع السلطنه متوحش شدند و بخواستن جناب میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله همداستان آمدند. لهذا به امر حضرت شهریار اولوالامر جناب نشاط در روز بیست و دویم رجب روانه شد.

و نواب شجاع السلطنه به جهت اثبات غدر و مکر خوانین و خیانت و جنایت آن مخاذیل به عتبه بوسی به آستان شاهنشاه بی عدیل آمد و در اوایل شعبان وارد گردید.

و نواب مالک الرقاب شاهزاده دولتشاه از دارالدوله کرمانشاهان به دربار شاه شاهان آمد و از فتنه آغازی و حيله سازی محمود پاشای بابان و داود پاشای وزیر بغداد رازها عرضه داد.

و نواب شجاع السلطنه به امر سلطانی به ملک خراسان رجوع کرد و نور محمد خان دولوی قاجار با لشکری خونخوار به خراسان مأمور گردید و رایات ظفر آیات فلک پایه هما سایه خاقانی به فیروزکوه فرجودی داد و از آنجا تا چمن خوش بیلاق اهتزاز گزید و نواب شاهزاده دولتشاه به دارالدوله مراجعت فرمود.

و در چمن مذکور حسین قلی خان ولد رضا قلی خان زعفرانلو، علی مرادخان ولد نجف علی خان شادلو و مهدیقلی خان برادر محمد خان قرائی و محمد صادق خان برادر امیر علی نقی خان عرب و اسدالله خان ولد امیر علم خان عرب خزیمه وارد

اردوی شاهنشاه جهانجوی شدند و معلوم شد که جناب معتمدالدوله خوانین خراسان را مشتمل نموده و آمدگان را به رسم گروگان روانه طهران فرمودند.

در بیان خلاف بنیاد خان هزاره‌ای و هزیمت او از حضرت شجاع‌السلطنه العلیه العالیه

در وقتی که شاهزاده شجاع‌السلطنه به حضور خاقان معظم منصور آمده بود بنیادخان هزاره‌ای دیگر باره بنیاد فتنه و فساد نهاده، شهرنو را که در تصرف امیر قلیخ خان تیموری بود محاصره کرده و اطراف باخرز را تاخته جمعی را اسیر ساخته مراجعت نموده بود.

چون شاهزاده دلیر به مشهد باز آمد از این معنی مانند شیر بر آشفته بُنه بر نهاد و سپه بر نشانند و با فرزندان ارشد خویش امیرزاده هلاکومیرزا و ارغون‌میرزا و غلامان خاصه و سواران خراسانی عزم تنبیه بنیاد خان سفیه را جزم کرد. در نزدیکی شهرنو دولتخواه کهن و سید مؤتمن جناب معتمدالدوله از سامان تربت حیدریه و استدعای توقف شاهزاده و رفتن خود نزد بنیادخان هزاره‌ای به الحاح رسانید و به نزد بنیادخان رفته با وی ملاقات و مقالات نمود و از محاصره شهرنو او را منع کرد. و بنیادخان بدون اینکه به خدمت شاهزاده و الانژاد تشرف جوید و در راه تلهف پوید از گرد شهرنو برخواسته در کاریز از اعمال باخرز مقیم شد و برجاده بدبنیادی و بی‌اعتنائی مستقیم آمد.

شاهزاده شیر دل با آنکه زیاده از سه چهار هزار (۳۰۰۰-۴۰۰۰) کس در رکاب حاضر نداشت و با بنیاد ده هزار (۱۰۰۰۰) کس از جمشیدی و فیروزکوهی و هزاره‌ای مستعد کارزار بودند تأمل ننموده، چون دریای کف‌انداز شورانگیز سپاه آتشبار خاک و قار آب هنجار باد رفتار را به جانب کاریز راند، بنیاد را هرگز این گمان نمی‌رفت که شجاع‌السلطنه بر سر وی تازد و خود به نفسه با وی نرد نبرد بازد به ناگاه شاهزاده را با شر ذمه قلیل سد راه خود دید.

در آن روز که روز بیست و چهارم رمضان بود و هوا در منتها درجه گرمی،

شاهزاده صف برآراست و بنیاد نیز چون پلنگ متکبر و هزبر منهور سپاه خود را تیب تیب کرده به قانون و ترتیب به مقابله ایستاد و این رزم را گمان رزم بام کرد، غافل که پیوسته سبو از آب درست باز نگردد:

گهی مال باشد گهی گوشمال

شاهزاده فریبرز برز نیرم نیروی سام حسام بهمن بازوی شجاع سواران خود را به گرم کردن تنور مضاف و دمیدن کوره خلاف تحریص همی فرمود. چرخچیان چرخ گردش بهرام کوشش بارهای ختلی به حومه میدان رانده رمحهای خطی را به جنبش در آوردند و بر قلب سپاه بنیاد قلب سیاه حمله بردند، دم دمامه کوس برگنبد آبنوس بر آمد و گرد و غبار چشمه خورشید بینباشت. تیرهای غبداقی از کمانهای چاچی پریدن گرفت و پیکر ابطال را دریدن، شمشیرهای خراسانی خفتانهای آهنین را به آسانی می برید و یاسجهای فولادین عیبه های حدیدین را به سهولت می شکاف، از گاه طلوع مهر خاوری تا هنگام زوال مدت کارزار و اقتتال مدید بود و شدت اشتعال آتش جنگ شدید.

امیرزاده هلاکوخان را دل از جای بر آمد اسب از میمنه برانگیخته بر میسره بنیاد بزد و ارغون خان ارغون فولاد سم را بر میمنه خان هزاره به تکاپوی آورد:

تو گفתי دو پیلند آهن جگر

تزلزل تمام و تخلخل عظیم در بنیاد ثبات بنیاد در افتاد مرد و مرکب و راجل و فارس به یکدیگر در افتادند و خسته و کشته هامون را کوه کرد، از خون صحرای کاریز پر کاریز گشت. خان هزاره تاب درنگ و قدرت جنگ در خود ندید، روی برکاشته پشت داد و به جانب کوسویه هزیمت گزید، و همه اموالش را به غنیمت گرفتند. نواب شاهزاده آزاده از علو همت بدان اموال و ائقال کالرمال و الجبال اعتنا و التفات نفرموده:

بیت

هیچ بدان ننگریست گفت که روز چنین مال مهاجر گرفت جیش پیمبر شکست و به مانند شیر شرز غصبناک که در قفای غزال گریخته پوید به تعاقب آن حبر یهودان موسویه عنان سبک کرد و رکاب گران ساخت.

بنیادخان در حصار کوسویه نیز درنگ نپسندید و چون اهرمن از قرآن و دیو از

لاحول از بیم شاهزاده جمشید حشمت طهمورس شوکت ظفرمند دیوبند [۲۴۷] را بنگاه اویماقات فیروزکوهی و جمشیدی برگرفت و اندوخته او که در حصار کوسویه به سالیان دراز گرد کرده بود مانند غنایم کاریز سراسر به تصرف و تاراج دلیران ایران در آمد، و اسرای مسلمان که آن سرخیل امرای نامسلمان بیع و شری را در کوسویه اجتماع و ازدحام داده بود تمامی به حیّز تصرف و تملک شاهزاده شجاع السّلطنة العلیة العالیة در آمده، آزاد و مطلق العنان فرمود و هر یک به مساکن و مواطن خود شبنند. ابراهیم خان هزاره‌ای به حکومت ولایت باخرز و شهرنو و نظم ایلات هزاره مفتخر شد.

در بیان عزیمت جناب شجاع السّلطنة به صوب هرات و اطاعت شاهزاده محمود افغان

چون به یمن توجهات خاطر جلادت مآثر شاهزاده شجاع السّلطنة امور آن صفحات انتظامی و قوامی گرفت پرچم رایات ظفر آیات جناب شجاع السّلطنة به عزم تسخیر هرات و تدمیر شاه محمود متلون صفات در اهتزاز آمد و با جوانان نیزه باز در چمن پرنی تاز رسید، جناب شاه محمود افغان از این ورود اضطراب یافت و معموری هرات را مقارن خرابی شمرد:

تاراه سیل بندد از مشت خار و خس

گروهی از معتمدان زیرکسار را با جمعی از افاغنه کثیرالمداهنه روانه حضور شاهزاده غیور کرد و آنان به امر شهریار افغان جمع و چیره و موکب حضرت شجاع السّلطنة را پذیره شدند، در باره قواعد شکرگزاری و ادای تقبلات و پیشکشهای حضرت شهریاری با جناب میرزا موسی گیلانی معاهده و معاهده بنیاد نهادند. و میرزای وزیر صافی ضمیر به جهت اتمام این مهم به هرات رفت یک صد (۱۰۰) طاقه شال کشمیری و نوشته ده هزار (۱۰۰۰۰) تومان نقد مستمری همه ساله از کامران میرزا گرفته به اردوی نواب شاهزاده کامکار بازگشت.

و این وقایع در ششم سوال در چمن خوش بیلاق به مسمع مقریان حضرت

خدیو آفاق رسید و نواب امیرزاده هلاکو خان به لقب بهادر خانی ملقب گردید.
و هم از فتوحات این ایام فتح تراکمه بود.

ذکر محاربه

نواب ملکزاده محمد قلی میرزای مُلک آرا

با تراکمه تکه بام و بُورمه و

ظفر یافتن

ترکمانان تکه ساکن بام و بُورمه متصله به خوارزم در سال گذشته اطراف جوین و سبزار را غارت کرده بودند و علی مراد خان قلیجی حاکم جوین بر آن گروه ضلالت پژوه تاخته اسرا را استرداد کرد و هفتاد (۷۰) نیزه سر و یک صد (۱۰۰) نفر سوار نامور از تکه اسیر کرده به درگاه خاقان کبیر فرستاد.

ولی چون غیرت سلاطین بزرگ فزون تر از اندازه تصور خُردان است، استماع این جسارت بر طبع مبارک خاقان صاحبقران که همیشه تراکمه خادم و تابع نیاکان و پدرانش بودند گران آمده تا آن گروه را گوشمالی به سزا داده شود، نواب محمد قلی - میرزا ملک آرای مازندران مامور فرمود و ذوالفقارخان سمنانی و علی مردان خان - افشارخمسه‌ای با پیاده و سواره خود به التزام رکاب شاهزاده مقرر شدند.

لمؤلفه

دگر باره گرگان پر آشوب شد همه مرز و بومش لگدکوب شد
سوی دشت راندند ز آجام و کوه پی رزم مازندرانسی گروه
مُلک آرای مازندران با آن سپاه گران به گرمی درخش و نعره تندر به حدود سندر
و چندر براند و باد صرصر را از فرط مسارعت در قفا بماند، خود در آن مقام رعایت
حزم را قیام پذیرفت و سپاه را با ذوالفقارخان سمنانی که امیری جسور و دلیری
مشهور بود بر سر آن مخاذیل افسد من العزازیل رخصت رکضت داد.

سردار فرمانبردار سمنانی با گروهی ایرانی مشمری الذیل للویل کالسلیل متدرعین علی
متون الخلیل کقطع من اللیل سرعت از باد وزان و جرئت از مارگزان کسب کرده به
صلابت شیران شرز و مهابت ماران کرزه روی به سوی تراکمه تکه فرو نهاد، صبح

حرکت و در بیست و دوم ذیقعدہ وارد شدند.

[زلزله شیراز]

و از جمله وقایع غریبه و سوانح مهیبه این سال وقوع زلزله هایله شیراز بود که در جمعه اواسط ذیحجه الحرام رخ داد. نخست در چهارشنبه بیست و پنجم شهر مذکور در کازرون دو سه منزلی شهر شیراز زلزله به ظهور رسید و روزی دو از آن سپس در آغاز روز جمعه بیست و هفتم زلزله شدید در اصل شهر بند وقوع یافت که بسیاری از عمارات قوی قویم از ابنیه جدید و قدیم فرو ریخت و قریب هشتصد (۸۰۰) کس در آن واقعه در زیر جدار و عمارات و دیوار هلاک شدند و از بیم به خارج شهر رفته در خیام و باغات و صحاری بسر بردند.

همچنین غالب اوقات تزلزل در آن ارض تواتر داشت تا در نیمه صفر مجدداً زلزله عظیم روی داد و دیگر باره بناهای عالی عالیها سافلها شدند. و در آن ایام نگارنده این نامه در فارس توطن داشتم و به عینه دیدم آنچه نگاهشتم.

لمؤلفه

چنان بومی نشاط افزای ایران به روزی چند ناگه گشت ویران
 توگفتی بسته گردون با زمین عهد که طفلان را بجنباند در این مهد
 ز موج قهر این بحر حسابی بناها روی کرد اندر خرابی
 مع القصه شاهنشاه شهرگیر شهر بخش وجوهات آن شهر را ببخشید؛ و دیگر باره
 به ساختن بیوتات و برج و باره فرمان داد و به اندک زمانی چنان شد که بود.

در بیان تخالف

سرحدداران آذربایجان و

ظهور خلاف پاشایان ارزنة الروم و

عزیمت شاهزاده معظم کامکار نایب السلطنه به تسخیر آن دیار و

فتح توپراق و آق سرای و بایزید و سایر قلاع

سابقاً از اسباب کلفت دولتین قاجاریه و عثمانیه اشارتی رفت و این نقار روز به

گاه عید فطر به اوبای تراکمه علی الغفله ریختند و خون آنان را باخاک در آمیختند. هیاهوی مردان بر فلک گردان پیوست و ده و گیرگردان راه نزول قضا بر این ژرف فضای ششدر بر بست، طبرستانیان را حمله ضرغام محارب و ترکمانیه را حیلۀ ثعالب و ارناب بودی تا کار بدان رسید که تراکمه تکه مقهور و مأسور و قزلباشیه مظفر و منصور شدند و غازیان منصور با کسب فزون از نصیب به اردوی شاهزاده آزاده بازگشتند و با شاهد فتح و ظفر انباز و زیاده از پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) گاو و گوسفند و اسب و مادیان به غارت آورده بودند.

باب مرصع |

و در این اوقات مساعد آیات حضرت سلطان صاحبقران صافی اعتقاد شیعی نژاد یک زوج باب مرصع که به ده هزار (۱۰۰۰۰) تومان اتمام یافته بود به مرقد فرقد پایه کیوان سایه حضرت والا رتبت امام همام ولایت مقام علی بن موسی الرضا علیه التَّحِيَّةِ وَ التَّنَا به توسط جناب عبدالله خان امین الدَّوْلَه اصفهانی در روز نوزدهم شهر شوال المکرم بدان ارض اقدس و مشهد مقدس بر سبیل نذر و نیاز انفاذ داشت. و در چهارشنبه شهر ذیقعدة الحرام نواب حسنعلی میرزای شجاع السُّلْطَنَة العلیه العالیه با جمیع علما و فضلا و سادات و قادات و متولیان و خدام آن روضه عرش درجات پذیره را پذیرا شدند و قبول را استقبال کردند و آن باب مستطاب را بر رؤس در قاب مفاخرتاً بر نهاده مکبرانه و مذکرانه و مسبحانه و مهللانه همی شدند در حرم محترم در آمدند.

در شنبه یازدهم شهر مذکور که روز مولود مسعود آن امام والامقام بوده پس از شیلانی بزرگ و طوئی سترک علما و فضلا به وساطت و دخالت جناب مجتهد الزمانی میرزا هدایت الله الحسینی آن باب را در پایان ضریح مقدس حضرت اقدس رضویه موسویه علویه مصطفویه بر نهادند و بالاتفاق زبان به دعای دوام دولت ابد مدت شاهنشاه اسلام پناه بر گشادند. جناب امین الدَّوْلَه بعد از زیارت در چمن مسطور به حضور سعادت دستور معاودت کرد [۲۴۸] و اردوی بزرگ خاقانی در جمعه بیست و ششم شوال از چمن خوش بیلاق به عزیمت دارالسُّلْطَنَه طهران

روز در تزیید و بروز بود، و حضرت شاهنشاه قاجار بنا بر رعایت مواحدت و معاهدت به اغماض و اعراض همی گذرانید تا حسن خان قاجار قزوینی به حکم نواب نایب السلطنه مأمور شد که به ملایمت و حُسن سلوک ایلات حیدرآنلو و سیبکی را کوچانیده از آن سوی به موطن و اماکن خود باز آورده مسکون سازد. سلیم پاشا به اردوی حسن خان ریخته و شور و شغبی عظیم برانگیخته به منازعت و مدافعت تقدم کرد. حسن خان بی نیل و حصول مراد باز گردید و قصه معروض داشت. خسرو محمد پاشا چون به سرعسکری منصوب شد سوء سلوک را فزونتر از سلیم پاشا کرد، با آنکه ایلات را رد نکرد و دعوی چهریق نمود. شاهزاده، حاجی علی بیک کدخدای تبریز را به نزد پاشا فرستاده که در باب ادعای چهریق من توابع سلماس گفتگو نماید و رفع شبهت پاشا کند. کدخدای مزبور را گرفته محبوس نمودند.

شاهزاده نایب السلطنه چگونگی را به حضرت سلطان السلاطین خاقان اعظم فتحعلی شاه گیتی پناه معروض که کار از مسامحه درگذشته است و خلاف منتسبان دولت آل عثمان بر دانا و نادان به ظهور و وضوح پیوسته. به اذن و اشارت خاقانی شاهزاده والاتبار قصد سرحدات ارزنة الروم کرد؛ نخست در روز دوازدهم ذیحجة الحرام هزار و دویست و سی و شش (۱۲۳۶ هـ / ۹ سپتامبر ۱۸۲۱ م) از تبریز به خوی رفت و در آنجا احمد افندی نام از جانب سرعسکر وارد و به مدهانه و تملقات مزورانه پرداخت، شاهزاده حقیقت شناس مکتوب او را جوابی سرسری نگاشته و احمد افندی را روانه فرمود و حسن خان سردار قزوینی به منقلای لشکر ظفر اثر چون شیر زرد غضوب قدوم و رکوب گزید و نواب والا ولیعهد کامکار بر اثر او همی رفت.

و حسن خان در منزل الشکر دستماعت کرد که جماعتی از ارزنة الروم به حوالی توپراق قلعه آمده اراده تجاوز از خاک خود و تجاسر به ارض سرحدات ایران دارند. حسن خان، سبحان قلی خان قاجار قزوینی را در مقدمه سپاه خود فرستاد و خود از قفا راه برگرفت. سبحان قلی خان را در عرض راه با قراولان سپاه ارزنة الروم مقابله روی داد و به مقاتله پرداخت به یک حمله قراولان را برداشته تا سنگر سرعسکر بگریزاند.

سرعسکر از جای برآمده عزم محاربه را تصمیم داد و سبحانقلی خان نیز با قوت همراهان پای ثبات افشوده، حسن خان نیز از قفا در رسید، از صباح الی زوال کار محاربه و بازار مقاتله روائی تمام داشت و در آن سودا جانها به زیان رفت، شمشیرها تا قبضه گلگون و رمحها تا پرچم غرق خون بود. دلیران قاجاریه و آذربایجان حمله‌های سخت بر آن سست عهدان بردند و عرصه فراخ میدان را بر آن گروه تن پرور تنگ کردند.

آخرالامر پاشای سرعسکر سر خود گرفته عسکر را فراموش کرد و پناه به دیوار حصار توپراق قلعه برده به حفظ خود کوشید. حسن خان سارواصلان بر سر عسکر تاخت و دیگر باره تنور جنگ را تافته و تفته ساخت، از دو جانب هیاهوی مردان به گردون گردان پیوست و شپاشاپ تیر و چکاچاک تیغ به بهرام و تیر رسید، پای ثبات و درنگ سرعسکر از جای بدر رفته شتاب گرفت و چون تیر در پرتاب همی رفت، معادل چهار هزار (۴۰۰۰) نفر از سپاه سرعسکر در آن محاربه کشته شدند و قلعه توپراق قلعه به تصرف همراهان سردار درآمد.

اما نواب شاهزاده کامکار نایب السلطنه از چالدران رکضت گزید و به سمت بایزید دوان روان شد، به محض وصول بدان حدود قلعه زنگ زور را به جنگ و زور مسخر کرد و کوتوال در آن بنشانند، به التماس و استدعا و استشفاع علما و قضات و سادات سپاه را از یغما و تاراج شهر منع فرمود. خسرو محمد پاشا، بهلول پاشا حاکم سابقه بایزید را که در ارزنة الروم مقید داشت از حبس نجات داده به حکومت و محارست بایزید فرستاد و او به قلعه آق سرای رفته و شباهنگام تا بامداد به رها کردن توپ و تفنگ و اظهار تقدیم محاربه و جنگ درون سکان قلعه زنگ زور [۲۴۹] رعب و شور در افکند ولی از آن معامله سودی نبرد و حاصلی نیافت.

علی الصباح حضرت نایب السلطنه فوج بهادران و یوسف خان گرجی را به سرداری امیراصلان خان دنبلی بر سر قلعه آق سرای فرستاد و بهلول پاشا را به اردوی معلی بخواند، بهلول پاشا به اظهار امتناع خودداری کرد و چون یکی از برادرانش در ارزنة الروم بود رفتن خود را به اردوی شاهزاده صلاح وقت نمی دانست تا مأمورین جنگ بر محصورین قلعه کار را تنگ ساختند و بهلول اظهار اطاعت کرد و برادرش را به جای خود روانه موکب عالی کرد. اما نواب نایب السلطنه بماندن او و

آمدن برادرش متقاعد نگردیده، حکم به اصرار و شدت محاصره داد. دلیران ایران گردِ قلعه را نگین وار فرو گرفتند و احاطه کردند، شرار توپ و تفنگ به چرخ الماس رنگ رسید و آق سرا از غلظت دخان تیره و گلوله‌های توپ و تفنگ فرا چادر گردید، بهلول نامعقول به اضطرار از حصار بدر آمده قلعه آق سرای نیز مسخر شد و بهلول پاشا به پاشائی بایزید و یکی از اقربایش موسوم به عبدالحمید به ایالت الشکرد مقرر شد، و حسین خان سردار به اتفاق ایشان به شهر بایزید وارد و در جامع بایزید خطبه به نام شاهنشاه اسعد سعید خواندند و شانزده (۱۶) عراده توپ از زنگ زور و آق سرای با اسلحه بسیار به دست عساکر ایران در افتاد و موکب شاهزاده به تسخیر ارزنة الروم مهیا و آماده گشت.

ذکر مأموریت محمد زمان خان قاجار خالوزاده سرکار نایب السلطنة العلیة العالیة به محاربه پاشایان آن حدود

حاجی حسن پاشای چچن اوغلی^۱ سرعسکر عساکر بایزید که مردی دلیر و امیری هجیر بود چون از تطاول سپاه ایران و قهر و غلبه بر متابعین آل عثمان استحضار حاصل کرد، صلاح حال خود را در مقاومت به پهنه جنگ ندیده به قلعه سنگ پناه گزیده، چون امیر ارسلان خان بدان جوانب رکایب جلوه داد از مخاوف رزم و جنگ در قلعه سنگ نیز توقف را جایز نشمرده راه ارزنة الروم برگرفت. و در منزل الشکرد معروض افتاد که گروهی انبوه سخت تر از کوه در حسن قلعه بوده‌اند، و بعد از فتح بایزید با جیشی آزید من یزید با روئی سیاه تر از قار راه قراحصار سپرده و با جیشی از کریمان راه معدن و نریمان که از آن سوی ارزنة الروم است طی کرده است و محال این سوی از سپاه مبارزت جوی خالی و متوحش و متدهش از یورش و شورش موکب عالی است و جنود نصرت وفود را گاه تکامیشی و جلادت کیشی است.

۱. چاپ سنگی: حاجی حسن پاشای صحن اوغلی.